

بلوهر و بیودسف و داستان آن

دکتر محمود عابدی*

بلوهر و بیودسف / تألیف علی بن محمد نظام تبریزی؛ پیشگفتار،
نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن. - تهران: مرکز نشر میراث مکتوب؛
۱۳۸۱.

چکیده

داستان کهن و حکیمانه بلوهر و بیودسف که اصل آن ظاهراً هندی است، نه تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و به ویژه بعضی از علمای شیعی قرار گرفته است، بلکه در همان سال‌های نخست پس از اسلام به یونانی ترجمه شده و به صورت داستانی دینی به عالم مسیحیت راه یافته است و از همین طریق با کسب شهرت و مقبولیتی روزافزون، به بسیاری از زبان‌های دیگر هم نقل شده است. در حوزه زبان فارسی نیز بلوهر و بیودسف از دیر زمان حضور داشته و حتی از ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند. کهن‌ترین ترجمه فارسی این داستان که به دست ما رسیده، به تهذیب و اختصار نظام الدین شامی (م: بعد از ۸۰۶) است. متأسفانه نظام الدین در مقدمه خود بر این کتاب، نام مترجم فارسی آن را نیاورده است و البته نیز محتمل است که

نقد و بررسی
بلوهر و بیودسف و داستان آن

*. استاد زبان و ادب فارسی در دانشگاه تربیت معلم تهران.

کاتب نسخه (نسخه خطی شماره ۴۱۸۷ کتابخانه ملی ملک) از ذکر نام مترجم در هنگام کتابت، خودداری کرده باشد. نظام در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب، به گونه‌ای به فضل و علم مترجم، شیوه کار او، سبب اصلی اهتمام خود بر تهذیب و تلخیص کتاب، میزان تصرف خود در دستنوشته مترجم و به اوقاتی که بر این کار مصروف داشته است، اشاره دارد.

این ترجمه کهن فارسی، با پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن در تهران (مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱) که از مصححی ناشناخته است، چاپ شده است. این چاپ، دارای کاستی‌هایی است که از آن جمله است: نبود فهرستی از لغات و تعبیرات نادر کتاب، غفلت از وصالی برگ نخست نسخه که نظم بخشی از سطور اولیه کتاب را به هم زده است، و... که امیدواریم در چاپ دیگر تکمیل و تدارک شود.*

کلید واژه: بلوهر / بودا، بیودسف / بوذاسف، نظام تبریزی.

نگارنده گاهی که این روزها به بخش‌هایی از کارنامه ادبی و پژوهشی سال‌های اخیر می‌اندیشد و انواع تحقیقات ادبی را از نظر می‌گذراند، می‌بیند که در این میان چند کار بزرگ برای او جاذبه‌ای دیگر دارند و به شیوه‌ای دیگر او را به ستایش برمی‌انگیزند و یقین دارد که بسیاری از خوانندگان نیز با او همراهند. حواصل و بوتیمار^۱ یکی از آن‌هاست، نمونه‌ای از تحقیقات استاد محقق و تیز یاب، سخت کوش و آسان رنج، زنده یاد دکتر امیرحسن یزدگردی. این اثر ماندنی جستجویی است به تمام معنی جامع و شامل و از هر جهت حیرت‌انگیز. برای دریافت بعضی از ارزشهای آن همین بس که خواننده فهرست مطالب آن را از نظر بگذراند تا به خوبی دریابد که نویسنده به حکم همت والای خود چگونه تعهد کرده است که بی هیچ شتاب و آسان‌گیری هر نوع ابهام قابل تصور، حتی در حواشی موضوع را هم برطرف کند و هرگونه سؤال مقدر خواننده را، که پیشاپیش به رای و داوری خردمندانه او باور داشته است، پاسخ گوید. در عین حال حواصل و بوتیمار در صورت مطبوع خود پیوسته‌ای دیدنی و ستودنی با خود دارد،

* نظر به اینکه مصحح اصلی این اثر تاکنون شناخته نشده، ویراستار محترم، با علم به برخی کاستیهای ذکر شده، نخواستند در کار تصحیح اثر دخالتی داشته باشند و تنها به ویرایش و تنقیح و استخراج نمایه‌ها اکتفا نمودند. (سردبیر)

یعنی وقتی علاقه‌مند زبان و ادب فارسی و قدردان معنی پژوهش و تحقیق، آن تألیف ارجمند را ببیند، این کار بزرگ، گذشته از کوشش مستمر، وسعت دامنه تحقیق و دقت نظر آن استاد فقیه، کمال فضل و هنر قدرشناسی شاگردی حق گزار را هم به خوبی نشان می‌دهد. اهتمام تام و تمام دکتر اصغر دادبه در جمع و طبع دست نوشته‌های آن استاد زنده یاد، در باب شاعر بزرگ قرن ششم، ظهیرالدین فاریابی، و دیوان او نیز چنین است.^۲ هر چند که دیوان ظهیر با حواصل و بو تیمار تفاوت‌ها دارد.

و دیگر حاصل اوقات مجموعه مقالات استاد دانشمندمان، آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی - ادام الله عزّه و توفیقاته - که هر چند مدتی را از وطن مألوف و جمع مریدان و ارادتمندان دیرین خود دور است، هر نفس عالمانه‌اش ارادتمند صادقی می‌سازد، و خداوند صحت و عزّت او و برکات عمرش را افزون کند.

حاصل اوقات که بی‌تردید از برترین نمونه‌های تحقیق در روزگار ماست و به بهترین صورت ممکن شناخت «قدر وقت» اهل معرفت را خاطر نشان می‌کند.^۳ کمترین نکته دیریابی را که به خواننده امروزی خود می‌آموزد، تعظیم قدر ادب و فرهنگ، رعایت حرمت عالمان و گزاردن حق ارباب علم و دانش است. در سایه این حاصل اوقات است که می‌توان دریافت «شیخ محمد خان قزوینی» کیست و چرا «علامه قزوینی» شده است.^۴ و «عبدالجلیل»^۵ بشرویه‌ای را با چه شایستگی‌هایی پاسداران معنی «بديع الزمان» نامیده‌اند،^۶ به علاوه وقتی قلم گوهر شناس ادب، سوگمندان، در مرگ استاد می‌گرید چگونه دل و جان شیفتگان را به بازی آتش می‌گیرد. و در اینجا نیز بذل همت دکتر سیدعلی محمد سجّادی با تمهید مقدمه‌ای سزاوار و نظارت بر طبع آن مجموعه و عرضه مناسب آن، به گونه‌ای دیگر یادآور سنت حسنه حق‌شناسی و گزارشگر ارادت صادقی است که مقتضای کمال ادب و کرامت انسانی است. از دیر زمان گفته‌اند: «تعظیم و توقیر اصحاب علوم و حکم از مهمات است و اکرام و احترام ارباب مکارم از شواهد کرامات»،^۷ و به راستی «قدر دُرّ ثمین جوهر شناس امین داند.

یرى ذوالکمال بعین الکمالِ و ذوالفضل يعرفه الفاضل»^۸

امیدوارم این مقدمه کوتاه که هرگز نمی‌خواهد کمتر از اصل سخن تلقی شود، این زمینه آرزویی را فراهم کرده باشد که نگارنده آفرین‌های مخلصانه خود را بر صاحبان همت بلند نثار کند.

اما سخن و شاید اصل سخن ما، در باب بلوهر و بیودسلف است که آن هم با سیری که

در راه پدید آمدن تا رسیدن به دست خواننده امروزین پیدا کرده است، به گونه‌ای با حواصل و بوتیمار و حاصل اوقات مشابهتی یافته است، و ای کاش در همه حال و تا پایان راه با آنان همانندی داشت.

این «بلوهر و بیودسف، تألیف علی بن محمد نظام تبریزی (۷۴۰ - ۸۰۱)»، اخیراً با پیشگفتار، نمایه‌ها و ویرایش محمد روشن و به وسیله مرکز نشر میراث مکتوب و به صورتی بالتسبه مطلوب به طبع رسیده است.

اصل بلوهر و بیودسف گزارش زندگی و تطور احوال گتامه سیدهرته (Gautâma = siddharta) است و به عبارت دیگر تلفیق و «اختلاطی از افسانه‌های مربوط به زندگی»^۹ وی، و «بیودسف»^{۱۰} یا «بوزاسف» و «یوزاسف»، صورتی است از بودیستوه (Bodhis-ttra) لقب بودا.^{۱۱} این گزارش افسانه‌آمیز زندگی بودا، با مجموعه‌ای از عناصر متقابل، چون پادشاهی در کمال قدرت و درد بی‌فرزندی، پدیری سرمست قدرت و گریزان از زهد و فرزندی زاهد، زندگی در کامرانی و اندیشیدن به ناکامی‌ها، بازرگانی (سودجوی و دنیا طلب) و آخرت اندیش و...، به بیان دیگر حرص و زهد، زمین و آسمان، دنیا و آخرت، شهادت و غیب و...، که در خود دارد، قابلیت و استعداد آن را داشته است که وقتی مترجمان، اصل هندی یا ایرانی آن را به زبان دیگر گزارش می‌کنند با تصرف و تغییری داستان را به تناسب احوال و روزگار جامعه خود تحریر کنند و بدین ترتیب مانند داستان کلیله و دمنه در هر زبانی روایتی دیگر پیدا کند،^{۱۲} چنانکه هم در میان فرق اسلامی پذیرش یابد و هم در عالم مسیحیت در ردیف کتاب‌های دینی جای گیرد. با همه این احوال اصل حکایت در بیشتر روایت‌ها چنین است:

یکی از پادشاهان هند را فرزند [پسر]^{۱۳} نبود. پس از سال‌ها شوق و انتظار فرزندی یافت که او را یوداسف [در متن ما: بیودسف] نام نهاد. منجمان گفتند: از طالع این فرزند چنین برمی‌آید که پیشوای زاهدان زمانه خواهد گشت. پادشاه از دینداران و زاهدان نفرت داشت، بفرمود تا شهری برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که بر ایشان اعتماد داشت از دایگان و پرستاران بر او گماشت. به آنان نیز توصیه کرد که نزد کودک جز از طرب و کامرانی سخن نگویند و از مرگ و اندوه و فنا یاد نکنند تا اندیشه او به زهد و دین نرود، اما او پس از چندی راز مرگ و پیری و بیماری را دریافت و در اندیشه

فرو رفت. در این هنگام بلوهر که یکی از عباد و حکمای سرانديب بود در لباس بازرگانان آهنگ دیار شاهزاده کرد و نزد او راه یافت. گفت و شنود حکیمانه و عبرت انگیزی که بین یوزاسف و بلوهر رخ داد بسیار ممتع و مؤثر بود. در طی این گفت و شنود بلوهر حکیم توانست ذهن یوزاسف را به عالم آخرت متوجه کند. آنگاه بلوهر از نزد یوزاسف بیرون آمد و دیار شاهزاده را ترک کرد. شاهزاده نیز پس از اندیشه به الهام و رهنمایی فرشته‌ای ترک دنیا کرد و با وزیر خود از شهر خارج شد. پس از قطع چند منزل جامه‌های ملوکانه را از تن برآورد و در وزیر پوشید. آنگاه وزیر را نزد پدر باز فرستاد و خود رو به راه آورد. در راه چهار فرشته پیش روی وی پدید آمدند. او را به آسمان بردند و خداوند دین و حکمت بدو آموخت و او را به هدایت خلق مأمور کرد.^{۱۴}

اما تاریخ حیات بلوهر و بیوزسف هم برای خود داستانی دارد: اصل آن هندی است و مانند کیلیه و دمنه و سندبادنامه به زبان پهلوی ترجمه شده است، بعضی از محققان نویسنده آن را ایرانی و همان برزویه طیب دانسته‌اند.^{۱۵} متن پهلوی آن در نخستین سال‌های دوره اسلامی به عربی بازگردانده شده و به گفته ابن ندیم (م: حدود ۳۸۰) ابان بن عبدالحمید لاحقی (م: حدود ۲۰۰) آن را پس از ترجمه به زبان عربی به نظم در آورده است.^{۱۷} از این ترجمه و صورت منظوم، عجالناً نشانه‌ای در دست نیست، اما بعضی از منابع نمونه‌هایی از ترجمه‌های نخستین و کهن آن را معرفی کرده‌اند.^{۱۸} یکی از این ترجمه‌ها^{۱۹} آن است که ابوجعفر محمدبن علی، معروف به شیخ صدوق (م: ۳۸۱)، عالم بزرگ و بزرگوار شیعی، در ضمن یکی از آثار خود، کمال الدین و تمام النعمه،^{۲۰} آن را به روایت از محمد بن زکریا^{۲۱} آورده و همان روایت را در بحارالانوار علامه مجلسی (م: ۱۱۱۰) و برگردان فارسی آن را در عین الحیوة^{۲۳} وی می‌توان خواند.

داستان بلوهر و بیوزسف تنها مطبوع طبع و مورد اعتنای مسلمانان و بخصوص بعضی از عالمان شیعی نشده است، بلکه در همان سده‌ها، یا به قولی سال‌های نخست پس از اسلام به یونانی ترجمه شده^{۲۴} و به صورت داستانی دینی به عالم مسیحیت راه یافته است و از همین طریق با کسب شهرت و مقبولیتی روزافزون به بسیاری از زبان‌های دیگر هم نقل شده است.

در حوزه زبان فارسی نیز، بلوهر و بیوزسف از دیر زمان حضور داشته است.^{۲۵} از

ترجمه منظوم آن به وسیله یکی از شاعران عصر رودکی خبر داده‌اند و هر چند از این ترجمه نشانه اطمینان بخشی در دست نیست،^{۲۶} اما دست کم پیداست که این کتاب جای آن را داشته است که از همان آغاز دوره فارسی دری و عهد سامانیان مورد توجه قرار گیرد و علاقه‌مندان و خوانندگانی پیدا کند. به هر حال مهم‌ترین ترجمه فارسی آن همان است که در اینجا موضوع سخن ماست.

* * *

در آغاز سخن آمد که بلوهر و بیوسف به نام «تألیف علی بن محمد نظام تبریزی» به طبع رسیده است، اما حقیقت آن است که به گفته خود نظام تبریزی (م: بعد از ۸۰۶)^{۲۷} این کتاب در اصل ترجمه «فاضل کامل و عالم عامل»ی است که با کمال تأسف محمد بن محمد بن ابی طالب، المشتهر به همام طیب، وقتی به دست خود آن را در سال ۸۱۰ کتابت می‌کرده است،^{۲۸} نام آن را پس از «فاضل کامل و عالم عادل...» نیاورده و به اندازه یکی دو کلمه نانویس گذاشته است. آیا چرا کاتب نام این مترجم فاضل را نیاورده است، حال آن که ضعف عبارت «... از جمله آن که فاضل کامل و عالم عادل که مترجم آن بوده و...» کاملاً روشن است و سفید ماندن جای آن نیز بر توجه و آگاهی کاتب بدان دلالت دارد؟ آیا مادر نسخه نیز آن را نداشته است، یا بنابر ملاحظاتی، چون وابستگی و تعلق مترجم به دستگاه امیری از مخالفان جلاریان، آن را نیاورده‌اند؟ درست است که برای آگاهی از نام و مشخصات مترجم باید منتظر ماند تا شاید روزی دست‌نوشته دیگری از این ترجمه به دست آید و آن را روشن کند، اما با احتمالی قریب به یقین می‌توان گفت که وی مانند بسیاری از ادیبان قرن هفتم و هشتم، بامتون فارسی و عربی، نظیر دیوان سنایی، سوانح العشاق غزالی، کلیله و دمنه، مرصاد العباد، تاریخ جهانگشا و جز آنها، به خوبی آشنایی و الفت داشته و عصر زندگی او بر سال‌های ۷۹۰ - ۸۰۰ ه. ق، یعنی سال‌هایی که نظام نوشته او را تهذیب می‌کرد، مقدم بوده است، به علاوه پیش از سال‌های قدرت سلطان احمد جلایر (آغاز حکومت ۷۸۵ - مقتول ۸۱۳) در گذشته است، و بنابراین باید او را در مجموعه مؤلفان ادیبی جستجو کرد که در نیمه اول قرن هشتم (... - ۷۸۵) زندگی می‌کرده‌اند.

نظام تبریزی و تهذیب بلوهر و بیوسف

نظام در مقدمه کوتاه خود بر این کتاب به گونه‌ای به فضل و علم مترجم، شیوه کار او،

سبب اصلی اهتمام خود بر تهذیب و تلخیص کتاب، میزان تصرف خود در دست نوشته مترجم و اوقاتی که بر این کار مصروف داشته است، اشاره دارد. درباره مترجم و شیوه کار او می‌گوید:

... فاضل کامل و عالم عامل [به اندازه یکی دو کلمه، نام مترجم، سفید است] که مترجم آن بوده و از عربی به پارسی نقل کرده، در اطناب اسباب ورزیده و نفسش، اگر چه مبارک بوده، اما دراز کشیده و به واسطه میل طبیعت او به جانب منظوم، حکایات منتشر آن را در بعضی مواضع باز به نظم ذکر کرده.... (بلوهر و بیوذسف، ص ۷)

و نیز در ستایش فضل و فصاحت وی:

... از آنجا که عالم سخن‌شناسی و دانش پژوهی است،^{۳۱} آن بزرگ در شیوه فصاحت و پیشه انشا و اشادت فارسی متمکن و ضابطی متعین بوده است. عروسان سخن را بر منصفه غنچ و دلال چهره گشوده و جواهر حکم و لطایف کَلِم در آن درج نموده و در این فنّ قصبُ السَّبِق از اقران ر بوده.... (همان، ص ۸)

و شیوه کار و مقصود اصلی خود را چنین معرفی می‌کند:

... مُلَّح اشجار این بستان و مُنقح آزه‌ار این گلستان، مقتصر اذیال این خطاب و مختصر اطناب این کتاب... بعد از احاله [ظ: اجاله] افکار و اندیشه بسیار زانوی همت در نور دیدم و به شبانروزی چند مقاصد شریفه این کتاب را از... موانع پاک گردانیدم... و الحق عبارات لطیف و استعارات ملیح و رقایق کلمات و بدایع عبارات در این کتاب نتیجه طبع آن بزرگ است و این بنده را در آن جز حسن اختصار بر تسهیل امر بر طلاب حقی ثابت نه، مگر آن که در محلی چند جلیل تصرفی قلیل کرده و جزالت عبارت را از [از: در اصل نسخه نیامده و ظاهراً زائد است] آن مناسب تر دیده... و منتهای غرض و غایة القُصوای مقصود آنکه بعد از آن که این کتاب به نام والقباب همایون حضرت سلطانی مطرز گردد، اولاً بر حسب ابدأ بنفسک^{۳۲} خود را از آن بهره‌ای تمام یابم و.... (همان، ص ۵، ۹ و ۱۰)

خلاصه آنچه از این عبارات و دیگر سخنان نظام در مقدمه برمی‌آید این است که وی: ۱. در گزارش کار خود و ستایش سلطان احمد جلایر دیباچه‌ای بر کتاب ترتیب

داده است، اما ترتیب و تنظیم این دیباچه به توصیه سلطان بوده است، تا این کتاب از اصل خود متمایز شود:

در بعضی از اوقات در پایه سریر اعلای حضرت خلافت پناهی... صورت این حال به عزّ عرض رسیده. از کمال رغبتی که آن حضرت را به فواید علمی و فراید حکمی می‌باشد، سواد آن را ملحوظ نظر سعادت بخش گردانید و به عین الرضا به جانب آن التفات کرده، اشارت عالییه نفاذ یافت که این مختصر را دیباچه‌ای باید تا همگنان مقصود از این اختصار بدانند و به سر خود کتابی باشد که نویسند و خوانند. (همان، ص ۹)

البته از این سخن نمی‌توان دریافت که صورت اولیه ترجمه، مقدمه‌ای نداشته و آن مترجم فاضل برخلاف سنت معمول مؤلفان آن روز، نام و ستایش کسی را در آغاز کتاب نیاورده است، بلکه مفاد ضمنی عبارت آن است که تغییر مقدمه و ترتیب دیباچه نو برای آن بوده است که خواننده را از سبب اختصار کتاب آگاه کند و این مختصر «به سر خود»^{۳۳} کتابی دیگر گردد. بنابراین می‌توان آرزو و انتظار داشت که روزی دست‌نوشته‌ای از صورت نخستین کتاب به دست آید و آن مترجم و کار اصلی او را چنانکه باید معرفی کند.

۲. افراط کاری‌های^{۳۴} مترجم را در پرداخت سجع به اعتدال آورده و با این کار احتمالاً در بعضی از فصول کتاب که موضوع با سجع و آرایش سخن تناسبی داشته است از حجم کتاب کاسته است.

۳. بخش‌های منظوم کتاب را که تکرار بعضی از حکایات منثور بوده حذف کرده است، و چون درباره دیگر اشعار و ابیات عربی و فارسی سخن به میان نیامده می‌توان گفت که آن مترجم علاوه بر آگاهی از ابیات و اشعار متداول در میان مؤلفان، با شعر سنایی و خیام نیز آشنایی داشته است.

گفتنی است که شعر سنایی، با پذیرشی بی‌مانند، از همان ایام حیات شاعر، علاوه بر متون عرفانی در آثار تاریخی و ادبی هم راه یافته است و از آنهاست کیله و دمنه^{۳۵} - که سال تألیف آن را میانه سال‌های ۵۳۸ - ۵۴۰ نوشته‌اند^{۳۶} و در این سال‌ها به نظر بعضی هنوز سنایی در قید حیات بوده است^{۳۷} - و از آن پس سندبادنامه، مرزبان‌نامه، تاریخ جهانگشا، تاریخ و صاف و... از اشعار منسوب به خیام در سندباد نامه، مرصاد العباد و... هم آمده است و در متن حاضر، بلوهر و بیودسف، نیز این رباعی‌ها از آنهاست (صص ۲۱ و ۱۵۶):

خوش باش که پخته‌اند سودای تو دی
قصه چه کنی که بی تقاضای تو دی
فارغ شده از همه تمنای تو دی
دادند قرار کار فردای تو دی^{۴۰}

ای مرد خرد یکی سحرگه برخیز
وان کودک خاک بیز را بنگر تیز
آواز دهش که چشم بگشای و بسین
مغز سر کیقباد و چشم پرویز^{۴۱}
گفتیم که بنا بر مقدمه نظام نمی توان حکم کرد که وی در متن بیتی عربی یا فارسی وارد کرده است، اما اشاره به این نکته لازم است که وی نیز، مانند آن مترجم فاضل، با شعر سنایی و خیام و دیگران به خوبی آشنایی داشته است، چرا که در ظفرنامه^{۴۲} او هم ابیات بسیاری از سنایی و از جمله یک رباعی مشهور منسوب به خیام، بدین صورت آمده است:

چون نیست زهر چه هست جز باد به دست
چون هست زهر چه هست نقصان و شکست
انکار که هر چه هست در عالم نیست
پندار که هر چه نیست در گیتی هست^{۴۳}

(ظفرنامه، ص ۱۴۸)

۴. «ابواب و فصول آن را ممتاز» و متمایز و عناوین مناسبی برای بخش‌های کتاب انتخاب کرده است تا رسیدن به هر بخش و موضوعی برای جوینده آسان شود.
۵. زمانی محدود، به گفته خود «شبانروزی چند»، را برای تهذیب کتاب صرف کرده است، و از اینجا می توان محدودیت دخل و تصرف وی را پذیرفت.
۶. مترجم را به فضل و علم می شناخته، از درگذشت او آگاه بوده و برای او بدین گونه رحمت و غفران خواسته است (همان، ص ۹):

همیشه بلبل روحش که جان عالم بود
در آن سراچه وحشت که قبر خوانندش
میان گلشن فردوس باد در طیران
انیس و هم نفسش باد رحمت رحمان

دیدیم که بلوهر و بیودسف حکایتی دارد، اما حکایتی مرحله‌ای که این ترجمه تا جایگاه چاپ طی کرده است هم شنیدنی است:
چنانکه در مقدمه و مؤخره کتاب (صص پنجاه و چهار، ۳۴۷) آمده است، یکی از ادبای معاصر - احتمالاً شادروان محمدعلی ناصح (م: ۱۳۶۵)، رئیس سابق انجمن ادبی

ایران - نسخه‌ی تا امروز منحصر به فرد، اما سالم و خوانا، مضبوط و منقح «بلوهر و پیودیسف» را که اتفاقاً در زمانی بسیار نزدیک به زمان حیات نظام تیریزی (سال ۸۱۰) و به دست ۴۴ برادر او نوشته شده است، در کتابخانه ملی ملک تهران شناخته و از روی آن دست نوشته‌ای فراهم کرده [و هم اینجا باید گفت که بنابراین، احتمالاً، آن ادیب مدتی نسخه را در اختیار داشته است] و ترجمه عبارات و اشعار عربی هر صفحه را با توضیحاتی در باب بعضی از لغات و ترکیبات آن در ذیل صفحه آورده است^{۴۵} و بدین ترتیب گویا متن کتاب را همراه توضیحاتی آماده چاپ کرده است. اما آیا چه شده است که این کار در وقت خود انجام نگرفته است، نمی‌دانیم. سرانجام در این اواخر (حدود سال ۱۳۸۰) به مدد و لطف هنرمندی به دست ویراستار محترم رسیده و با مقابله مجدد با اصل نسخه و ترتیب مقدمه و نمایه‌هایی در سلسله انتشارات مرکز نشر میراث مکتوب قرار گرفته است.

نگاهی به تعلیقات کتاب، نوع مشکول کردن و ترجمه اشعار و عبارات عربی، نشان می‌دهد که آن ادیب استاد و آشنا به شعر بسیاری از شاعران فارسی، در ادب عربی توغلی و مهارتی داشته است، اما گویی بر آن نبوده است که شرح مشکلات فارسی متن را با اهتمام بیشتری سامان دهد، یا بعضی از کلمات نادر کتاب را کشف و معرفی کند و حتی از سرحال و حوصله، شواهد شعری را هم در ایضاح کلمه‌ای که برای شرح مطرح می‌شود بیاورد. در تصحیح متن نیز، هر چند در ضمن توضیحات گاهی اشارتی آمده است، خواننده از تأملات جدی مصحح شارح کمتر بهره می‌یابد. اما هر چند اهتمام در کشف و شرح کتاب در حد خود کاری فراتر از آن است که برای کمی ارج آن وجهی بتوان یافت، خواننده وقتی این پیرو بالنسبه موفق کیله و دمنه^{۴۶} و نمونه برجسته نثر قرن هشتم را می‌بیند، آرزو می‌کند که:

الف) به وصالی برگ نخست که نظم بخشی از سطور اولیه کتاب را بر هم زده است، توجه می‌شد و چنین سهو آشکاری پدید نمی‌آمد:

(صفحه نخست چاپی):

... نسیم جان را عطر ساید [؟] و لطایف حمدی که طرایف آن... ثنا می‌گراید
 [؟] جناب معبودی را سزد که به فرمان «الاله الخلق و الامر» بنیان... و سماک
 [؟] را بر سریر سلطنت اول ما خلق الله نشانند و به حکمت بی‌علت و قدرت

بی‌آلت نقوش مختلف بر [؟] بسایط عناصر گسترده و شرفات غرفات افلاک
برافراشت و چندین هزار شعر... [؟] صفحه صحیفه وجود نگاشت «هذا خلق
الله فأرونی ماذا خلق الذین من دونه.

تعالی الله یکی بی‌مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند
... به نقوش نفوس انسانی آذین بست و کشور آفرینش را زمام حل و عقد در
[قبضه نوع] بشر نهاد و مقاصد دینی و دنیوی ایشان را به نجات مقرون و
سفاین صور و معانی ایشان را... صلاح مشحون گردانید... .

که بدین صورت صحیح است:

... شیم [ظ: خیاشیم، بسنجید با: درودی که چون نسیم سحری خیاشیم جان را معطر
سازد. بلوهر و بیوذسف، ص ۲] جان را عطر سایید و لطایف حمدی که طرایف آن... شا
[ثنا؟] هی گراید جناب معبودی را سزد که به فرمان «أَلألهُ الخلقُ و الأمرُ»... [ظ: سلطان]
عقل را بر سریر سلطنت اول ما خلق الله نشانده و به حکمت بی‌علت و قدرت بی‌آلت
میان سمک و سماک بسایط عناصر گسترده و شرفات غرفات افلاک برافراشت و چندین
هزار نقوش مختلف بر صفحه صحیفه وجود نگاشت. «هذا خلق الله فأرونی ماذا خلق
الذین من دونه» شعر:

تعالی الله یکی بی‌مثل و مانند که خوانندش خداوند خداوند^{۴۷}

و چون جهان تهی را به نقوش نفوس انسانی آذین بست و [ظ: زائد] کشور آفرینش
را زمام حل و عقد در [قبضه نوع] بشر نهاد و مقاصد دینی و دنیوی ایشان را به [؟] ظ:
کلمه‌ای ساقط است [نجات مقرون و سفاین صور و معانی ایشان را [به امتعه] صلاح
مشحون گردانید... .

ب) شعر شاعران شناخته شده با صورت موجود در دیوانشان سنجیده می‌شد، و این
کار چه بسا رسیدن به صورت‌های دیگر، و گاهی صحیح‌تر ابیات را ممکن می‌کرد.

ج) فهرستی از لغات و تعبیرات نادر کتاب فراهم می‌آمد. لغات، تعبیرات و ترکیباتی
که در متون گذشته کمتر به کار رفته‌اند، در کتب لغت شواهد گویایی ندارند و عرضه آنها
حضورشان را در متون این عصر نشان می‌دهد. به عنوان نمونه:

آرایش (= آراسته شدن، آماده شدن): از بامگاه آرایش تا شامگاه آرامش به وجود
ایشان حاجت است. ص ۷۹.

بندگی: در اثنای این حال در کتابخانه مبارک بندگی حضرت خلافت پناهی به

مطالعه کتاب بلوهر و بیوسف مشرف گشتم. ص ۶

«بندگی» را در قرون هشتم و نهم در بیانی حرمت‌آمیز و در معنی «حضور و پیش، خدمت و حضرت» به کار برده‌اند: «روزی در بندگی خداوندگار (جلال الدین مولوی) حکایت کردند که اتابک... مدرسه‌ای ساخته...» [مناقب العارفین افلاکی، به تصحیح تحسین یازیجی، ص ۴۴۴] و «حالابندگی مولانا (عبدالرحمان جامی) مستغرق بحر معانی است». [تذکره دولتشاه سمرقندی، از روی چاپ براون، ص ۵۴۹] و بنابراین در متن حاضر، عبارت «در کتابخانه مبارک بندگی حضرت...» خالی از ابهام نیست مگر آن که «بندگی حضرت» کاربردی خاص و برای تأکید، یا یکی از دو کلمه آن زائد باشد.

تیزنا (= تیزی، لبه): حرص... او را بر آن داشت که پیشانی شر خارد و تیزنای شمشیر گیرد. ص ۸۶، و رک: تعلیقات کتاب، ص ۳۹۰.

خوابنیده (= خوابانیده، در اینجا: خفته): بنفشه پرتاب شوریده و نرگس سیراب خوابنیده، ص ۱۳۷

رویا (= رویاننده): برزگر تخمی پاک را در صحن خاک افشانند... بعضی بر زمین رویا افتاد. ص ۱۵۳

«رویا» در این معنی ظاهراً کاربرد نادری است. نظامی آن را در معنی (رویسنده، رسته) به کار برده است^{۴۸} (شرف‌نامه، وحید، ص ۵۱۲):

زیک چشمه رویا شده دانه‌شان / دو چشمه شده آسیا خانه‌شان

ریزیده (= ریخته شده، پوسیده، رمیم): عظام ریزیده، ص ۳.

این کلمه را نظام در ظفرنامه خود نیز آورده است: «سنگ منجنیق به نیروی دولت بر منجنیق ایشان آمد و آن را شکسته و خرد گردانید و عمارتها و برجها که بر چوب گرفته بودند خراب و ریزیده شده». ظفرنامه، ص ۲۲۳ و نیز رک: کشف الاسرار میدی (به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱) ۳۵۵/۵ و ۵۸۲.

فرمایش (= امر، اجرای امر): بدن سرای ترفه و آسایش نیست بلکه سزای کار و فرمایش است. ص ۳۶

و نیز: افسوس (= ریشخند) / ۲۳، تاسه (= اضطراب، بی‌قراری) / ۲۱، دوچار

(= دچار) / ۱۴۰، شخوده (= خراشیده) / ۱۳۷، گُلاله (= شخوده) / ۱۳۷، یگانه

(= مخلص، یک دل) / ۱۳۳

اندازه‌گیر (= قابل اندازه‌گیری): هر چه در تحت حس نیاید و جهت‌پذیر و اندازه‌گیر

نباشد آن را موجود نخواند. ص ۳۲
پخته گیر (تعبیری مانند رایگان خوار): این طایفه رایگان خوار و پخته گیرند.
ص ۷۹

جایگیر (= متمکن، مکین): [موجود] جای گیر و جهت پذیر. ص ۳۲
و ترکیب‌های دیگری مانند چراخوار (= چراخور، مرتع) / ۳۷، رایگان خوار
(= مفت خور) / ۷۹، سخن دوز (= سخن باف، اهل سخن، شاعر) / ۱۲۶ و ۱۲۹، شکم
خوار (= شکم خواره، پرخور) / ۸۹، مرده‌ری (= مرده ریگ، در نفرین: مرده شوی برده)
/ ۸۰، ناگه کش / ۷۶.

و سرانجام از نوع برگاشتن (= برگرداندن) / ۲۴، ۱۳۱، ۱۶۰ و...، کافتن
(= شکافتن) / ۲۰۱، گسی کردن (= گسیل و روانه کردن) / ۷۲ و نیز: بواجبی
(= بواجب، چنانکه باید) / ۳۷، ترحم فرستادن (= طلب رحمت و آمرزش کردن) /
۱۰، دولتی (= دولت یار، خوشبخت) / ۴۴

درباره این کتاب، گفتنی فراوان است، از جمله آنکه در اینجا باید گفت احیا و عرضه
آن، در حد خود کاری در خور قدردانی است و نگارنده آرزومند است که در چاپ‌های
بعد بلوهر و بیودسلف با صورتی درآید که شایسته کتاب و اهتمام ویراستار محترم آن
است.

پی‌نوشت‌ها

۱. حواصل و بوتیمار، تألیف دکتر امیرحسین یزدگردی (م: ۱۳۶۵)، به سال ۱۳۷۱ ش. در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به طبع رسیده است.
۲. رک: دیوان ظهیرالدین فاریابی، به تصحیح و تحقیق و توضیح دکتر امیرحسین یزدگردی، به اهتمام دکتر اصغر دادبه، نشر قطره، ۱۳۸۱ ش.
۳. نام این مجموعه مقالات برگرفته از این بیت خواجه شیراز است (دیوان، خانلری، ص ۷۴۸):
قدر وقت ارنشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم
و نیز رک: حاصل اوقات، انتشارات سروش، ۱۳۸۱، مقدمه ص ۱۵.
۴. رک: همان، ص ۸۰۳ (علامه قزوینی).
۵. رک: حاصل اوقات، ص ۷۴۴: مجموعه اشعار فروزانفر، به اهتمام عنایت الله مجیدی، انتشارات طهوری، ۱۳۶۸، ص ۲۴.

۶. ر ک: حاصل اوقات، ص ۷۴۳ (علامه بدیع الزمان فروزانفر).
- ۷ و ۸. بلوهر و بیودسف، تألیف علی بن محمد نظام تبریزی، پیشگفتار، نمایه و ویرایش محمد روشن، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۱، صص ۱۴۸ - ۱۴۹.
۹. ر ک: تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، دکتر احمد تفضلی، به کوشش دکتر زاله آموزگار، انتشارات سخن، ص ۳۰۱.
۱۰. نظام تبریزی شنب غازی، ظاهراً آن را «بیودسف» خوانده است (قصیده نظام در آغاز کتاب، ص ۱۳ و خطاب به سلطان احمد جلایر):
- شاه ز بیودسف که شاهی حکیم بود وز حکمت بلوهر دانای با وقار...
- و وزن این قصیده را بسنجید با آن قصیده‌ای که گفته‌اند پیوسته روایتی کهن از بلوهر و بیودسف است و چند بیت بازسازی شده آن در مقدمه ویراستار (صفحه ۴۷ و ۴۸) آمده و یک بیت آن چنین است:
- چون یوسفم به قهر فرو افکنند به چاه چاهی که بر نیابم از او جز گه شمار
- و ظاهراً به جای «افکنند»، «افکند» و به جای «بر نیابم»، «بر نیابم» صحیح است.
۱۱. ر ک: همانجا، همان صفحه.
۱۲. ر ک: کلیله و دمنه (به تصحیح مینوی)، مقدمه مصحح، صفحه ۷؛ درباره کلیله و دمنه (محمد جعفر محبوب، انتشارات خوارزمی، بی تا).
۱۳. آغاز داستان‌هایی مانند سلمان و ایسال و سندباد هم چنین است.
۱۴. برگرفته از نه شرقی نه غربی - انسانی، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۱۳۸.
۱۵. ر ک: تاریخ ادبیات پیش از اسلام، ص ۳۰۱؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم (۱۳۵۰)، شماره چهارم، ص ۷۳۴ (برزویه حکیم و رودکی شاعر... مجتبی مینوی)؛ و بعضی نیز گفته‌اند: «به وسیله مانویان آسیای مرکزی» نوشته شده است. ر ک: یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خوبی، به کوشش احمد تفضلی، ۱۳۷۰)، ص ۴۷۱ (مقاله استاد دکتر فتح الله مجتبی).
۱۶. ر ک: الاعلام، خیرالدین الزر کلی، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۲۷/۱.
۱۷. ر ک: کتاب الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۶، صص ۱۹۶ و ۲۷۲.
- ابن ندیم علاوه بر کتاب بلوهر و بوذاسف (بنا بر ترجمه فارسی) در زمره کتاب‌های افسانه و اسرار کتاب البد و کتاب بلوهر را هم آورده است. ر ک: همان، ص ۵۴۲، و نیز: مجله دانشکده ادبیات مشهد (پانوش شماره ۱۵)، ص ۷۳۷.
۱۸. ر ک: فرهنگ ایران زمین، ج ۲۵، ۱۳۶۵ (به نقل از مقدمه بلوهر و بیودسف).
۱۹. و دیگری آن است که با تصحیح و تحقیق دانیال زیماره در سال ۱۹۷۱ با مقدمه فرانسوی در پاریس چاپ شده است، و بار دیگر در سال ۱۹۷۲ در بیروت نیز با نام «کتاب بلوهر و بوذاسف» افسست کرده‌اند، و [ترتیب ابواب در اینجا با متن بلوهر و بیودسف چاپ مرکز میراث مکتوب یکسان نیست، اما بسیاری از نام‌ها با یکدیگر همانند است].
۲۰. ر ک: کمال الدین و تمام النعمه، با ترجمه فارسی آیه الله کمره‌ای، کتابفروشی اسلامی، ج ۲، صص ۲۶۶ - ۳۵۱. نام این کتاب را بعضی «اکمال الدین و اتمام النعمه» آورده‌اند.
۲۱. ابو عبدالله محمد بن زکریا الجوهری البصری، معروف به غلابی، از محدثان شیعی قرن دوم هجری. ر ک: فهرست کتب خطی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پروه، جلد سوم (بخش سوم، مجلد پنجم) ۱۱۶۳ - ۱۱۶۹.
۲۲. ر ک: بحار الانوار، با تصحیح بهبودی - میانجی، تهران، منشورات کتابچی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ج ۷۸، ص ۳۸۳.

۲۳. ر ک: عین الحیوة سازمان انتشارات جاویدان، بی تا، صص ۲۷۶ - ۳۴۰. متن «بلوهر و بوذاسف» با روایت علامه مجلسی، به وسیله انتشارات امیرکبیر و با تحقیق و بررسی آقای دکتر سید ابوطالب میرعابدینی چاپ شده و در سال ۱۳۷۶ به طبع دوم رسیده است.
۲۴. گفته‌اند ترجمه یونانی، پیش از سال شانزده هجری، به وسیله راهبی یونانی، با نام یحیی یا یوحنا در صومعه سابه (نزدیک بیت المقدس) نوشته شده است. ر ک: پانوشت فقرة ۱۵، ص ۷۳۸.
۲۵. از جمله نشانه‌های تأثیر این کتاب در آثار فارسی «مثال پیل با مرد رهگذری [بلوهر و بیودسلف، ص ۱۵۵]» است که در حدیقه الحقیقه سنایی (به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۴۰۸) و کلیله و دمنه نصرالله منشی (به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۵۶) آمده است و نیز ر ک: تعلیقات حدیقه (مدرس رضوی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴، ص ۵۲۲)، و نفثة المصدور (شهاب الدین زیدری نسوی، باتصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی، نشر ویراستار، ۱۳۷۰، چاپ دوم) ۴۱ و ۱۹۷. در متون عرفانی هم شخصیت و احوال ابراهیم ادهم (م: حدود ۱۶۶)، از مشایخ معروف صوفیه را می‌توان نسخه دیگری از بودا دانست و «داستان مؤبد صاحب نظر [مخزن الاسرار نظامی، وحید، ص ۱۳۰]» نیز بی‌شبهت به حکایت او نیست.
۲۶. ر ک: پیشین، پانوشت شماره ۱۸.
۲۷. نظام تیریزی، یا نظام شب غازانی شامی، تاریخ ظفرنامه خود را در زندگی و فتوحات امیر تیمور، تا سال ۸۰۶ گزارش کرده است. ر ک: ظفرنامه شامی. به سعی و اهتمام و تصحیح فلکس تاور. انتشارات مؤسسه شرقیه چکوسلواکی (پراگ)، ۱۹۳۷، ص ۲۸۹.
۲۸. اصل این دست نوشته، با شماره ۴۱۸۷ در کتابخانه ملی ملک موجود است [با سپاس فراوان از مسؤلان محترم مرکز نشر میراث مکتوب که تصویری از آن را در اختیار نگارنده گذاشتند].
۲۹. در مقاله استاد دکتر فتح الله مجتبیایی نام این مترجم سراج الدین محمد غزنوی آمده است، [این نکته در خواندن نمونه دوم این مقاله دریافتم] ظاهراً بنابر مقدمه دانیال زیماره، و بنابراین احتمال می‌توان امیدوار بود که نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانه‌هایی مانند کتابخانه ملی پاریس باشد. ر ک: یک قطره باران (پانوشت ۱۵)، ص ۴۷۹.
۳۰. سلطان احمد جلایر ممدوح حافظ که دست کم خواجه این غزل را در ستایش وی گفته است (حافظ، خانلری، ص ۹۴۲):
- احمدالله علی معدله السلطان احمدشیرخ اویس حسن ایلکانی
و برای آگاهی از احوال این امیر جلایری ر ک: تاریخ آل جلایر، دکتر شیرین بیانی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۰.
۳۱. بسنجید با: از آنجا که کمال سخن‌شناسی و تمییز پادشاهانه است... کلیله و دمنه، ص ۲۶.
۳۲. «ابدانفسیک» با این صورت مثل گونه‌ای است مترادف «اول خویش سپس درویش» ر ک: فیه‌مافیه (مولوی، به تصحیح فروزانفر، انتشارات امیرکبیر)، ص ۱۷۱: امثال و حکم دهخدا، اما اصل آن ظاهراً از حدیث نبوی مأخوذ است که می‌فرماید: «ابدانفسیک فتصدق علیها فان فضل شیء فالاھلک... از خویشتن آغاز کن و نخست به خود صدقه ده و اگر چیزی افزون بود به خانواده خود ده...» جامع الصغیر ج ۱، ص ۱۱.
۳۳. به سر خود: [برآسه]، به استقلال، مستقلاً، معادل آنچه امروز «برای خودش» می‌گویند. نظیر: «کلمه صغری قریه‌ای است به سر خویش.» مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، آواز پر جبرئیل، ج ۳، ص ۲۲۳).

۳۴. نظام در مقدمه خود نمونه‌ای از سجعهای مترجم را ذکر کرده و برای نشان دادن سستی و سردی آنها حکایتی خواندنی نیز آورده است. رک: بلوهر و بیودسلف، ص ۸.
۳۵. رک: کلیله و دمنه، صفحات متعدد از جمله ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۲ و....
۳۶. رک: همان، مقدمه مصحح، ص یا، و نیز سبک‌شناسی، محمدتقی بهار، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۰.
۳۷. آخرین تاریخی که برای درگذشت سنایی گفته‌اند، سال ۵۴۵ هـ. ق است. رک: سخن و سخنوران (بدیع الزمان فروزانفر، خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۵۸)، ص ۲۶۰.
۳۸. حداقل سه رباعی از رباعیات منسوب به خیام در این کتاب آمده است. رک: سندبادنامه، صص ۲۵، ۳۰ و ۲۰۲ و رباعیات خیام (پانوش ۴۰) صص ۷۳، ۸۲ و ۸۳.
۳۹. رک: مرصاد العباد، نجم رازی، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، صص ۳۱ و ۵۶۹ و ۶۹۳.
۴۰. رک: رباعیات خیام (به تصحیح و تحشیه محمدعلی فروغی و دکتر قاسم غنی، انتشارات اساطیر)، ص ۸۴؛ نزهة المجالس (جمال خلیل شروانی، به تصحیح دکتر محمدمبین ریاحی، انتشارات زوار، ۱۳۶۶)، ص ۱۱۳ (در هر دو: قصه چه کنم).
۴۱. رک: رباعیات خیام، ص ۷۳ (با تفاوت‌هایی).
۴۲. در این کتاب که وقایع و حوادث تا سال ۸۰۶ هجری گزارش شده است، از اشعار خواجه نیز یک مصراع «آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت» و یک بیت آمده است و آشنایی مؤلف را با شعر حافظ نشان می‌دهد:
یک دو روزی که در این مرحله مهلت داری خوش بر آسای زمانی که زمان این همه نیست
- رک: ظفرنامه، صص ۲۲۴ و ۱۳۶؛ دیوان حافظ (به تصحیح دکتر خانلری، انتشارات خوارزمی)، صص ۱۹۰ و ۱۶۶.
۴۳. رک: رباعیات خیام، ص ۵۷.
۴۴. رک: مجله آینه میراث، سال چهارم، شماره ۲ (پیاپی ۱۴)، ص ۳۷ (ریاض الملوك في رياضات السلوك از کیست؟ نوشته آقای بهروز ایمانی).
۴۵. رک: بلوهر و بیودسلف، مقدمه ویراستار، صفحات پنجاه و هفت - پنجاه و هشت.
۴۶. برای آگاهی از بعضی از پروان کلیله و دمنه رجوع کنید به مقدمه استاد زنده یاد مجتبی مینوی بر آن کتاب، صفحه ۱۶۶.
۴۷. بیت از نظامی است. رک: خسرو و شیرین نظامی، چاپ وحید، ص ۳.
۴۸. در این بیت نیز شاعر «گویا» را - که غالباً به معنی «آن که قدرت سخن گفتن دارد» به کار رفته است - به معنی «گوینده، سخنگو» به کار برده است (تحفة الملوك، مرکز نشر میراث مکتوب، ص ۳۷، و این بیت به ابوشکور بلخی منسوب است):

بر هر سخن باز گویا رسد چنان کاب دریا به دریا رسد